

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در ادله فرض اول بود. گفتیم در مسئله تعیین ولی امر در عصر غیبت سه فرض را می‌توان محتمل دانست: فرض اول این است که ولی امر منصوب منحصر در واحد باشد؛ یک نفر حق ولایت امر داشته باشد نه بیش از او یعنی در ولی امر وحدت باشد. فرض دوم تعدد علی نحو الاستقلال است و فرض سوم هم تعدد علی نحو الانضمام و تعدد انضمامی است.

لذا فرض بر آن است که همیشه فقیه جامع‌الشرایطی که ولایت امر را در عصر غیبت به عهده می‌گیرد یک نفر بیشتر نیست. ادله‌ای بر این فرض اول وجود دارد که دلیل اول آن را در جلسه قبل بحث کردیم؛ دلیل اول این بود که سنت و عادت خداوند در جامعه بشر همیشه نصب ولی امر واحد بوده است و همیشه در صاحب امر و صاحب فرمان، وحدت وجود دارد. زیرا همیشه در طول تاریخ بشر از سوی خداوند چنین سنتی جاری بوده و در عصر غیبت کبری هم اگر بناست ولی امری باشد -ولو بالنیابی از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف- طبق این سنت واحد او هم باید یکی باشد.

بحث امروز در دلیل دوم لزوم وحدت ولی امر یعنی شرط اعلیت است؛ ادله دال بر اعلیت ولی امر. شرط اعلیت آن فقیه‌ای که از سوی امام زمان و ائمه اطهار علیهم السلام در عصر غیبت برای ولایت امر منصوب شده باشد. وقتی شرط اعلیت معتبر باشد وقتی بنا باشد فقیه ولی امر باید اعلم باشد.

در جلسات گذشته معنای اعلیت را به صورت مفصل بحث کردیم؛ وقتی بنا شد که فقیه اعلم حق ولایت امر و غیر اعلم حق ولایت امر نداشته باشد، بنابراین ادله نصب متعین در اعلم است. معنای «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا»^۱ این است که اعلم از آن‌ها باید ولی امر باشد. یا «يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۲ که این معنا را می‌دهد: اگر در بین این‌ها اعلمی بود، ولایت امر در اعلم متعین است. لذا بنا بر شرط اعلیت، اعلیت نمی‌تواند متعدد باشد و همیشه یکی است. بنابراین همین شرط اعلیت خود دلیل بر لزوم وحدت ولی امر است یا

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۸۳ و ۴۸۴

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۷

بگوئیم دلیل بر وجوب وحدت آن ولی امر منصوب از سوی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. وقتی اعلامی در بین این‌ها وجود دارد او به عنوان ولی الامر نافذ الامر متعین می‌شود. ولی امری که حکم و امرش نافذ است.

ما قبلاً به ادله اعلیت متعرض شدیم؛ حالا به عنوان تذکر به بعضی این ادله اشاره می‌کنیم. به ادله لفظی اشاره می‌کنیم.

روایت اول صحیح‌ه عبدالکریم بن عتبة الهاشمی از امام صادق علیه السلام است. در ضمن این صحیح‌ه چنین آمده است: «فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي وَكَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ وَاعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَدَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَفِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ.»^۳ کسی که ادعای امامت و ولایت کند، «ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ» یعنی می‌خواهد متصدی اجرای قدرت در جامعه باشد -کنایه از اینکه قدرت را دست بگیرد.- اگر در بین مسلمین اعلم از او باشد او ضال متکلف است. معنایش این است که پس حق چنین کاری و عملی را ندارد؛ حق ندارد قوه اجراییه را بر عهده بگیرد و در جامعه اعمال قدرت کند.

روایت دیگری که باز قبلاً بحث کردیم روایت شیخ به طرق متعدد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «مَا وَلَّيْتُ أُمَّةً أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَذْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا»^۴. این روایت به طور کل نشان‌دهنده قاعده عامه است؛ در هر زمان و هر مکان «مَا وَلَّيْتُ أُمَّةً أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ» هیچ امت و جمعی ولایت امر خود را به کسی که اعلم از او هم وجود باشد نمی‌سپارند، «إِلَّا لَمْ يَزَلْ يَذْهَبُ أَمْرُهُمْ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَى مَا تَرَكُوا» مگر اینکه مدام رو به عقب برود و سقوط کنند تا اینکه به همان اعلم برگردند.

دلیل دیگری که آن هم در گذشته اشاره شده است در نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که در بخشی از آن فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَاعْلَمَهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»^۵. در این

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص: ۴۲

۴. الأمالی (للطوسي)، النص، ص: ۵۶۰

۵. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، ص: ۲۴۷

منصب أحق الناس اعلمهم بأمر الله است. بنابراین اعلم متعین است و با توجه به این روایات همه احادیث نصب مقید به خصوص اعلم می‌شوند.

بنابراین اگر شرط اعلمیت معتبر بود و اعلم که متعدد نمی‌شود. قاعده عامه است نه در امام معصوم. البته در هر زمانی منطبق بر امام معصوم علیه السلام هست اما بعد از زمان معصوم آیا این قاعده در زمان غیبت هم نسخ می‌شود؟ خیر؛ این قاعده عامه است و قاعده عامه در زمان غیبت هم جاری است.

اعلمیت هم یعنی اعلمیت در آنچه مربوط به سیاست است یعنی فقه سیاسی، سياسة الشرعیه آن هم از فقه تا غیر فقه. به عبارتی یعنی اعلم به امر الله فيه، بأمر الله و به فرمان خدا در مدیریت جامعه. کسی که اعلم به این کار است باید ولی امر شود.

لذا در گذشته هم گفتیم اگر دو فقیه داشته باشیم، یک فقیه اعلم در فقه فردی باشد و یک فقیه اعلم در فقه اجتماعی و به اصطلاح فقه نظام است. آن فقیهی که اعلم در فقه نظام است رجحان و ترجیح دارد چون او اعلم به امر الله در این مسئله از دیگری است.

اینکه بگوییم چند نفر اعلم هستند قابل واقع نیست؛ به دلیل اینکه بالاخره یکی از آن‌ها اعلم است. اگر ندانستیم که کدام اعلم است در اینجا باید فحص کنیم. آن وقت نتیجه این حالت و جوب تحقیق است تا به آن اعلم برسیم. معنیش این است که آن اعلم متعین است. آنکه از سوی ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف منصوب است عنوان عام منصوب بر او خودبه‌خود و قهراً منطبق می‌شود؛ او اعلم است و باید او را پیدا کنیم. اعلم همیشه یک نفر است و فرض بر اینکه دو نفر در علمشان کاملاً مساوی باشند یک فرض نادر است. در این فرض نادر هم تحقیق، فحص و جستجو کردیم و دیدیم این‌وآن هر دو علم مساوی دارند و نسبت به بقیه اعلم‌اند. این فرض دیگری است که بعداً آن را بحث خواهیم کرد که بعد اگر به این شکل بود چه باید کنیم؟

اگر با دلیل دیگری توانستیم ثابت کنیم که حتی اگر فرضاً -ولو به فرض نادر- ثابت شد که علم این چند نفر مساوی است اما دو نفر از بقیه اعلم هستند خب در این باید چه کار کرد؟ این حالت دلیل دیگری می‌خواهد که ما می‌گوییم در آن دلیل دیگر اثبات می‌کنیم که باز هم از این دو نفر تنها یکی می‌تواند ولی امر شود و ولایت امر به عهده بگیرد. اگر گفتیم نه دلیل دیگری نداریم در این فرض، این دلیلی که داریم را اقامه می‌کنیم و دلیل دوم در

چنین جایی و فرضی کارایی ندارد. در فرض ثبوت اینکه ما دو نفر داریم که در علم مساوی اند منتها نسبت به بقیه اعلم اند این دلیل دیگر وحدت بین این دو را اثبات نمی کند. البته نسبت به بقیه اثبات می کند زیرا دلیل نصب با وجود این دو اعلم شامل بقیه اما در این دو باید دوباره دنبال دلیل دیگری برویم. معنیش این است که اگر افراد متعددی بود فرض اول متعین است.

می گوید اگر افراد متعددی بود چه می شود؟ سه فرض می شود؛ فرض اول فرض، فرض تعین است. دلیل اول را بحث کردیم؛ بحث سنت جاریه الهی بود. دلیل دوم شرط اعلمیت است. شرط اعلمیت موجب تعین در واحد منهم که اعلم است می شود. بیان شد که اگر شرط اعلمیت را معتبر بدانیم معنی شرط اعلمیت این است که خودبه خود متعین است. پس حتی اگر دو نفر هم باشند بالاخره یکی اعلم است زیرا فرض تساوی در علم فرض نادری است. اما اگر این فرض نادر تساوی در علم باید ببه دنبال دلیل دیگری باشیم که اثبات کند از بین این ها ولایت امر در یکی متعین کرد. حرف ما این است که اگر در بین آن ها اعلم باشد ولایت امر در آن اعلم متعین است بنابراین در فرض وجود اعلم نتیجه وحدت است؛ وحدت متعین.

در فرض وجود دو اعلم [دو نفر اعلم از دیگران هستند] باید فحص کنیم؛ اگر فحص کردیم و معلوم شد یکی از آن ها اعلم است، آنگاه دیگری حق ندارد ادعای ولایت امر کند. پس شرط اعلمیت وحدت را نتیجه می دهد.

دلیل سوم سیره متشرعه است. در سیره متشرعه در همه زمان ها هم چنین چیزی وجود نداشته است که مثلاً در یک برهه از زمانه تاریخ اسلام از زمان ظهور اسلام تا به بعد چنین نبوده است که دو یا سه امام را با هم برای مسلمین تعیین کنند. در تاریخ اسلام در هیچ کجا چنین چیزی اتفاق نیفتاده است اگر فرض کنیم یکی در یک جا و یکی هم در یک جای دیگر بوده است، هرکدامشان معتقد بود که او امام مسلمین است. لذا سیره متشرعه همیشه وحدت حاکم بوده است و این سیره متشرعه در همه ازمه حاکی از این است که مذاق شرع وحدت حاکم است نه تعدد حاکم.

برای مثال زیدیه قائل به تعدد امام نیستند بلکه قائل بودند به اینکه امام امیرالمؤمنین علیه السلام بوده بعد هم همین طور تا بعد از ایشان، مگر اینکه خودشان با همدیگر اختلاف کنند و یکی بگویند این احق است و دیگری بگویند آن احق است. حتی وقتی خود زیدیه چند فرقه بشوند هر فرقه معتقد است که ولی امر منحصر به فردی است که آن ها او را به عنوان امامت قبولش دارد.

این سیره در اهل تسنن هم جاری بوده و آن‌ها هم همیشه حاکم داشتند. سیره متشرعه همیشه این‌طور بوده است و منظور ما از این متشرعه که فقط اهل تشیع نیست؛ متشرعه به اسلامی که خلافتش ثابت نشده است. اگر خلاف یک سیره معلوم شود که یک عده از جامعه اسلامی در یک شرطی یا شرایطی، در یک زمانی برخلاف شرع عمل کردند این دیگر سیره متشرعه نمی‌شود. سیره متشرعه سیره کسانی است که خودشان را مقید به احکام شرع می‌دانند. به هر حال اهل تسنن به قرآن و به حرف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که می‌خواهند عمل می‌کنند. لذا آن‌ها هم معتقد به اصل ضرورت امام هستند و می‌گویند آن امام باید واحد فی کل زمان باشد. این سیره متشرعه تا زمان معصومین علیهم السلام به هم متصل است و معصومین علیهم السلام هم این را قطع نکردند. مگر معصومین علیه السلام در جای دیگری غیر جامعه اسلامی متعارف زندگی می‌کردند؟ سایر سیره‌های متشرع را چگونه ثابت می‌کنید؟ آیا سیره متشرعه که می‌گوییم یعنی سیره شیعه‌ها بالخصوص؟ چه کسی چنین حرفی را زده است! سیره متشرعه یعنی سیره کسانی که به اسلام عمل می‌کردند و در زمان ائمه معصومین علیهم السلام هم همین سیره جاری بوده است؛ ائمه معصومین علیهم السلام هم در همین جامعه زندگی می‌کردند، در همین جامعه‌ای که این‌گونه عمل می‌کردند ولی ائمه معصومین علیه السلام از آن نهی نکردند و نگفتند که نه این شکل نیست. وگرنه سیره متشرعه که فقط سیره شیخ انصاری و شیخ طوسی که نمی‌تواند باشد، سیره متشرعه سیره عامه مردمی است که خودشان را پایبند به احکام اسلام می‌دانستند.

اینکه سیره نیاز به امضای معصومین علیه السلام دارد هم حرفی اشتباه است زیرا اگر امضاء معصومین باشد که دیگر نیاز به سیره نداریم. سیره متشرعه یعنی این سیره خودبه‌خود کاشف از حکم شرعی است. والا اگر بخواهد امضای معصوم باشد دیگر سیره به چه درد ما می‌خورد؟ در این صورت دیگر کار به سیره نداریم و می‌گوییم فرمایش معصوم است و به او استناد می‌کنیم نه به سیره. سیره یعنی خود سیره فی نفسه کاشف از حکم شرعی است

فرق بین سیره متشرعه و سیره عقلا هم این است که عقلا بما هم عقلا رفتارشان حاکی از حکم شرع نیست اما در متشرعه می‌گوییم کسانی که خود را پایبند به احکام اسلام می‌دانند به این شکل عمل می‌کردند. این‌هایی که خودشان را پایبند به احکام اسلام می‌دانند اگر یک سیره دائمه بین آن‌ها ثابت شد کشف از حکم اسلام است چون سیره سیره متشرع است، یعنی سیره کسانی که خودشان را پایبند به عمل به احکام خدای متعال می‌دانند. این است سیره متشرعه والا اگر سیره نباشد متشرعه نمی‌شود که فرق سیره متشرعه با سیره عقلا هم این است که سیره متشرعه دیگر امضاء نمی‌خواهد. آن سیره عقلا است که امضاء دارد زیرا رفتار عقلا بما هم عقلا حاکی از حکم

شرع نیست، عاقل اند و عقلا بنا بر عقلانیتشان این رفتار را انجام می دهند. آنجاست که ما باید امضای معصوم را احراز کنیم. اما اگر گفتیم سیره متشرعه یعنی این کسانی که این سیره را دارند بما هم ملتزمون و بما هم پایبند به احکام اسلام چنین سیره ای برای آنان شکل گرفته است. اگر به این شکل باشد این سیره خودبه خود کاشف از حکم خدا و رسول و کاشف از شریعت است و سیره متشرعه خود کاشف از شریعت می شود.

وقتی هم می گویم سیره دیگر تک تک سیره ها را که نمی خوابم با هم ملتزم باشیم؛ اما سیره متشرعه کلاً بر این بوده که اگر می خواستند حاکم تعیین کنند و یا دنبال حاکم بودند همیشه حاکم واحد را تعیین می کردند.

دلیل چهارم دلیلی است که مرحوم شیخ صدوق بیان می کند که دلیل خوبی است. ایشان در اکمال الدین بابی تحت این عنوان دارد که خلیفه خدا بر روی زمین همیشه باید یکی باشد؛ «وجوب وحدة الخلیفة فی کل عصر غیبة». ایشان چنین استدلال می کند:

«من زعم أنه يجوز أن تكون في وقت واحد أئمة كثيرة و قد اقتصر الله عز و جل على الواحد و لو كانت الحکمة ما قالوه و عبروا عنه لم يقتصر الله عز و جل على الواحد و دعوانا مُحاذٍ لدعواهم ثم إن القرآن يرجح قولنا دون قولهم و الكلمتان إذا تقابلتا ثم رجح إحداهما على الأخرى بالقرآن كان الرجحان أولى.»^۶

ایشان با اشاره به آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۷ می گوید این خلیفه دلالت بر وحدت خلیفه می کند و این حرف کسی را که می گوید در زمان واحد می توان دو سه امام داشت باطل می کند.

مرحوم شیخ طوسی هم فرمایشی دارد. ایشان می فرماید:

«و العقل كان يجوز نصب أئمة كثيرين في كل زمان، و انما منع السمع و الإجماع من أنه لا ينصب من يسمی إماماً في كل زمان الا واحداً و يكون باقي الرؤساء من قبله.»^۸

۶. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۱۰

۷. البقرة: ۳۰ وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

۸. الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد، ج ۱، ص ۱۸۴

می‌فرماید اگر به عقل رجوع کنیم عقل کثیر بودن امام را منع نمی‌کند (البته این فرمایش ایشان است و ما این را قبول نداریم زیرا عقل چنین حکم نمی‌کند). اما هم اجماع و هم سمع (دلیل نقلی) مبتنی بر این است که در هر زمانی منصوب نمی‌تواند بیش از یکی باشد

البته این فرمایش و فرمایش شیخ صدوق جای اینان قلت را دارد که نظر این بزرگان به امامت معصوم علیه السلام است نه در غیر معصوم. یعنی امام معصوم لایکون إلا واحدا. منتها عرض ما این است که بر همان ملاکی که امام معصوم باید یکی باشد اگر امام معصوم غیبت کرد و می‌خواست برای ولایت عامه کسی را نصب کند - نه ولایت خاصه - همیکی را انتخاب کرده است. البته گاهی ولایت ولایت خاصه است؛ می‌خواهد برای این منطقه یک نماینده تعیین کند یا برای یک کار خاصی می‌خواهد نماینده تعیین کند، در این گونه موارد معلوم است که تعدد اشکالی ندارد و بحثی در آن نیست اما اگر بخواهد برای ولایت عامه کسی را تعیین نماید همان ملاک وحدتی که اقتضا می‌کند امام معصوم باید یکی باشد همان ملاک در نصب ولی عامه در زمان غیبت هم اقتضای نصب واحد را دلیل پنجم هم روایاتی است که بر لزوم وحدت رهبری سیاسی در جامعه اسلامی وارد شده که باید این روایات را یکی یکی بحث کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله و سلم